**خداوند متعال هيچ درجه و فضيلتى به انبياء و مرسلين عطا نفرمود جز آنكه همه آنها را به محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بخشيده.**

از امام كاظم عليه السّلام نقل است كه آن حضرت به واسطه پدران گرامش از امام حسين عليه السّلام روايت كرده است كه فرمود: روزى يكى از علماى يهودى أهل شام- كه كتب آسمانى تورات و انجيل و زبور و صحف پيامبران عليهم السّلام را خوانده و بر دلائل و براهين همه آنها واقف و آگاه بود- به مجلسى وارد شد كه در آن گروهى از أصحاب رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله؛ حضرت أمير عليه السّلام و ابن عبّاس و ابن مسعود، و أبو معبد الجهنىّ حضور داشتند.

يهودى گفت: اى امّت محمّد هيچ درجه و فضيلتى از انبياء و مرسلين ترك نگفتيد جز آنكه همه آنها را به پيامبر خودتان نسبت داديد، حال حاضريد به سؤالات من در آن مورد پاسخ گوييد؟ با اين سؤال همه خاموش شده و هيچ نگفتند.

حضرت أمير عليه السّلام وقتى اين گونه ديد فرمود: آرى من حاضرم، و اين را باز تكرار مى‏كنم كه خداوند متعال هيچ درجه و فضيلتى به انبياء و مرسلين عطا نفرمود جز آنكه همه آنها را به محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بخشيد بلكه چندين برابر آن را به محمّد عطا فرمود.

عالم يهودى گفت: آيا تو پاسخ مرا خواهى گفت؟

حضرت عليه السّلام فرمود: آرى، امروز براى تو فضائلى از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله را ذكر خواهم كرد كه موجب روشنايى چشم مؤمنين، و برطرف كننده ترديد شك‏كنندگان در فضائل آن حضرت شود. آن حضرت هر گاه فضيلتى را براى خود بر مى‏شمرد مى‏فرمود: «مرا هيچ فخرى به آن نيست»، و من اكنون به نوعى فضائل آن حضرت را ذكر مى‏كنم كه هيچ خللى در شخصيّت انبياى ديگر پيش نيايد، و اين را فقط و فقط به جهت شكر خداوند در بخششهايش به محمّد همانند آنچه به تمام انبياء داده است ذكر مى‏كنم.

عالم يهودى گفت: من از شما مى‏پرسم و تو پاسخ خود را آماده كن.

حضرت عليه السّلام فرمود: شروع كن.

عالم يهودى گفت: از حضرت آدم عليه السّلام شروع مى‏كنم، خداوند ملائكه را به سجده او واداشت، آيا محمّد يك چنين فضيلتى را دارا مى‏باشد؟.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين گونه است، ولى اين را بدان اگر خداوند ملائكه خود را به سجده آدم واداشت، اين سجده؛ سجده طاعت نبود كه ملائكه آدم را عبادت كنند نه خدا را، بلكه اين سجده نوعى اعتراف به فضيلت آدم، و رحمتى از ناحيه خداوند بود.

ولى محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن عطا شده، خداوند در جبروت خود همراه تمامى فرشتگان بر او درود فرستاد، و همه مؤمنين را موظّف به صلوات فرستادن بر او نمود، و اين فضيلتى افزون بر فضيلت آدم عليه السّلام است.

عالم يهودى گفت: خداوند از خطاى آدم عليه السّلام گذشت و توبه‏اش را پذيرفت؟

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، ولى حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بزرگتر از اين برايش اتّفاق افتاد بى‏آنكه مرتكب خطايى شده باشد، خداوند در باره آن حضرت در قرآن فرموده: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ[[1]](#footnote-1)، و آن حضرت در روز قيامت به هيچ گناه و خطايى خوانده نخواهد شد.

عالم يهودى گفت: حضرت إدريس عليه السّلام؛ خداوند او را مقامى بسيار رفيع بخشيده و او را پس از وفات از تحفه‏هاى بهشت اطعام نمود

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، ولى محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بهتر از آن عطا شده، خداوند در باره او فرموده: وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ‏[[2]](#footnote-2)، و همين آيه در رفعت مقام او از جانب خدا كفايت مى‏كند، و چنانچه حضرت إدريس از تحفه‏هاى بهشت پس از وفات اطعام شده، حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله در زندگى دنيا اطعام شده است، روزى آن حضرت دچار گرسنگى شديدى شد، در اين وقت جبرئيل با جامى از تحفه‏هاى بهشت نزد آن حضرت آمد، جام با تحفه در دست آن حضرت به تهليل (گفتن: لا إله إلّا اللَّه) ربّ جليل و تسبيح و تكبير پرداخته و حمد الهى را بجا آورد، و آن جام را أهل بيت آن حضرت بدست گرفته و همان جملات از تهليل و تكبير و و و و را تكرار نمود، در اين موقع يكى از أصحاب قصد گرفتن جام را نمود كه جبرئيل جلو آمده و جام را گرفت و به پيامبر گفت: آن را كه تحفه‏اى از تحفه‏هاى بهشت است و خداوند آن را برايت فرستاده ميل كنيد، و اين را بدان كه خوردن آن جز براى نبىّ يا وصىّ نبىّ جايز نيست، و ما أهل بيت با آن حضرت آن را ميل نموديم، و الآن كه اين مطالب را مى‏گويم گويا مزّه لذيذ آن را احساس مى‏كنم.

عالم يهودى گفت: اين حضرت نوح عليه السّلام است، براى ذات اقدس الهى صبر و شكيب ورزيد، و هنگامى كه از سوى قوم خود تكذيب شد آنان را معذور داشت.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، ولى حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله در راه خدا صبر و شكيب نموده و زمانى كه مورد تكذيب و طرد قوم خود قرار گرفت و حتّى زمانى كه او را با سنگ زدند قوم خود را معذور داشت، و هنگامى كه أبو لهب با بى‏شرمى به پاى مبارك آن حضرت در بالاى كوه زنجير بست، وقتى از سوى قوم اين گونه مشقّت و زحمت به پيامبر رسيد خداوند به «جائيل» فرشته كوه وحى فرمود: كوه را بشكاف كه در تحت امر محمّد باشى، جائيل نيز نزد آن حضرت حاضر شده و گفت من تحت فرمان شمايم اگر بفرمايى كوه را بر سر اين قوم فرو آورده و همه را از دم هلاك خواهم كرد! ولى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: من به رحمت عالميان مبعوث شده‏ام و دعاى شبانه روز من اين است كه خدايا امّتم را هدايت فرما زيرا آنان نمى‏دانند. واى بر تو اى يهودى! حضرت نوح عليه السّلام وقتى شاهد غرق شدن قوم خود بود تنها به رقّت فاميلى اظهار نموده و گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي‏» و خداوند فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ‏» و با اين فرمايش خواست او را تسلّى دهد، ولى حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله وقتى معانده قوم بر او بالا گرفته و كار به شمشير كشيد رقّت فاميلى بر او غلبه نكرده و به ديد رحمت به آنان نظر نكرد.

يهودى گفت: زيرا نوح بر قوم خود نفرين كرد و آسمان سيل‏آسا باريدن گرفت.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، ولى آن دعا از سر غضب بود، و آسمان سيل- آسا براى محمّد صلّى اللَّه عليه و آله از سر رحمت باريد، و اين بدان خاطر بود كه آن حضرت پس از مهاجرت به مدينه در روز جمعه‏اى گروهى نزد وى آمده و گفتند: اى رسول خدا، ما را درياب كه بسيار درمانده و از كمبود آب مضطرّ و بى‏تابيم، آن حضرت نيز دست خود را به اندازه‏اى براى دعا بالا برد كه سفيدى زير بغلش نمودار شد، و اين در حالى بود كه هيچ ابرى در آسمان نبود، فى الفور خداوند اجابت فرموده و آنان را سيراب ساخت، و شدّت باران به نوعى بود كه جوانان برومند هر چه تلاش كردند كه سريعا به منازل خود برسند از شدّت سيل نتوانستند، و اين بارش هفت روز طول كشيد، و در جمعه بعد خدمت پيامبر رسيده و از سر شكايت از شدّت باران خواستار بند آمدن آن شدند، در اين حال آن حضرت تبسّمى فرموده و گفت: اين سرعت ملالت آدميزاد است، سپس دست به دعا برداشته و عرضه داشت: «پروردگارا اين باران را در اطراف مدينه بباران و بر سر مردم شهر مريز، و آن را در اصول نباتات و زراعات و چراگاه حيوانات بفرما» پس از آن در خارج شهر مدينه باران مى‏باريد و در اثر كرامت آن حضرت نزد خداوند عزّ و جلّ قطره‏اى باران در مدينه نمى‏باريد.

عالم يهودى گفت: حضرت هود عليه السّلام؛ كه خداوند او را بر دشمنانش نصرت داد و آنان را با باد هلاك گردانيد. آيا اين گونه محمّد را يارى نموده؟

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، ولى حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بهتر از آن عطا شده است، خداوند او را در روز خندق (جنگ احزاب) با بادى كه سنگريزه‏هاى معركه را برداشته و بر روى آن دشمنان مى‏زد، و نيز با لشكريانى از ملائكه او را يارى نمود، و خداوند محمّد صلّى اللَّه عليه و آله را با هشت هزار فرشته بر هود تفضيل داد، و ديگر آنكه او را بر هود تفضيل داد زيرا باد قوم عاد باد غضب و سخط، و باد محمّد صلّى اللَّه عليه و آله باد رحمت بود، خداوند فرموده: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها[[3]](#footnote-3).

عالم يهودى گفت: خداوند براى حضرت صالح عليه السّلام ناقه‏اى خارج نمود تا براى قومش مايه عبرتى باشد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بهتر از آن داده شده است، ناقه حضرت صالح با او هيچ كلام و سخنى نگفت، و حتّى به نبوّت او شهادت نداد، و من با حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله در يكى از غزوات بودم‏ ناگاه ديدم كه شترى به ما نزديك مى‏شود، سپس نعره‏اى زده و خداوند آن را به كلام آورده و گفت: اى رسول خدا، فلان كس آنقدر از من كار كشيد تا پير شدم، و حال مى‏خواهد سرم را ببرد، و من از اين كار به تو پناه مى‏آرم! رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله با شنيدن اين كلام بدنبال صاحب آن شتر فرستاده و از او طلب بخشش او را نموده و صاحب شتر نيز او را به حضرت بخشيده و آن را آزاد نمود. و روزى ديگر من با آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله بودم كه فردى باديه‏نشين با ناقه و فرد ديگرى نزد آن حضرت حاضر شده و با هم سر آن شتر اختلاف داشتند و يكى ديگرى را متّهم به دزدى مى‏كرد و هر چند مى‏گفت من اين شتر را از فلان يهودى خريده‏ام مفيد فايده نمى‏افتاد، و مدّعى شهود گذرانيد كه او اين شتر را دزديده، ناگاه شتر به سخن آمده و گفت: اى رسول خدا فلانى از من برى است، و گروه شاهدان دروغ گفته‏اند، و سارق من فلان يهودى است.

عالم يهودى گفت: اين إبراهيم عليه السّلام است خداوند او را آگاه گردانيد با عبرتهايى به معرفت و شناخت خود و در نهايت دلائل او محيط بر ايمان او به خداوند شد.

حضرت عليه السّلام فرمود: آرى همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن داده شده است [خداوند او را آگاه گردانيد با عبرتهايى به معرفت و شناخت خود و در نهايت دلائل او محيط بر ايمانش به خداوند شد] و حضرت إبراهيم عليه السّلام در آن وقت پانزده ساله بود و محمّد صلّى اللَّه عليه و آله هفت سال بيشتر نداشت، گروهى از تجّار مسيحى با كالاهاى خود ما بين صفا و مروه نزول نمودند، با ديدن آن حضرت يكى از مسيحيان او را به صفت و نشانه و خبر مبعوث شدن و آياتش شناخت، و همگى به آن حضرت گفتند:

اى غلام اسم تو چيست؟ گفت: محمّد، گفتند: نام پدر تو چيست؟ گفت: عبد اللَّه.

و با اشاره به زمين گفتند: اسم اين چيست؟ گفت: زمين. و با اشاره به آسمان گفتند:

اسم اين چيست؟ گفت: آسمان.

گفتند: پروردگار آن دو كيست؟ گفت: اللَّه. سپس آن حضرت ايشان را سرزنش كرده و فرمود: آيا مرا در مورد خداوند عزّ و جلّ به ترديد و شك مى‏اندازيد؟! واى بر تو اى يهودى، آن حضرت به تمام اين اعتبارات بر معرفت خداوند عزّ و جلّ ايمان يافت با اينكه تمام قوم او كافر بودند، آنان تقسيم اموال و مشاورت خود به ازلام و تير نموده و بت مى‏پرستيدند و آن حضرت فقط مى‏گفت:«لا إله إلّا اللَّه»

. عالم يهودى گفت: حضرت إبراهيم عليه السّلام با سه پرده از نمرود محجوب گرديد.

حضرت فرمود: همين طور است، و پيامبر از قاتل خود با پنج پرده محجوب گرديد، سه پرده به سه پرده و دو پرده آن حضرت نشانه فضل و برترى او است. خداوند عزّ و جلّ در وصف محمّد صلّى اللَّه عليه و آله مى‏فرمايد: وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا اين پرده أوّل. وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و اين پرده دوم. فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ‏[[4]](#footnote-4) و اين هم پرده سوم. سپس فرموده: وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً[[5]](#footnote-5) و اين هم پرده چهارم. سپس فرموده: فَهِيَ إِلَى الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ‏[[6]](#footnote-6) و با اين تعداد پرده و حجابها به پنج مى‏رسد.

عالم يهودى گفت: اين إبراهيم است كه فرد كافر از برهان نبوّت او مبهوت شد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و نزد حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله تكذيب‏كننده بعث بعد از مرگ نزد او آمد و او همان ابىّ بن خلف الجمحى است، روزى استخوان كهنه‏اى را نزد آن حضرت آورده و آن را ماليده و پراكند و گفت: اى محمّد مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ‏[[7]](#footnote-7)؟ و خداوند زبان محمّد صلّى اللَّه عليه و آله را به آيات محكم گويا فرموده و ابىّ را توسّط برهان نبوّت او مبهوت ساخته و فرمود: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّل‏ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ‏[[8]](#footnote-8) و آن فرد تكذيب‏كننده مبهوت بازگشت.

عالم يهودى گفت: اين حضرت إبراهيم عليه السّلام است كه از سر غضب براى خدا بتهاى قوم خود را خرد و نابود كرد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله تعداد سيصد و شصت بت را از خانه كعبه به زير كشيده و آنها را از جزيرة العرب نفى نمود و پرستندگان آنها را با شمشير خوار و ذليل نمود.

عالم يهودى گفت: اين حضرت إبراهيم عليه السّلام است كه پسر خود را دست و پا بسته به زمين خوابانيد [تا آن را طبق دستور خدا قربانى نمايد].

حضرت فرمود: همين طور است، و حضرت إبراهيم پس از اين كار فدى يافت (يعنى بجاى پسر؛ حيوانى را قربانى نمود)، ولى حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله را مصيبتى سخت‏تر از آن رسيد، آن حضرت بر سر جنازه عمويش حمزه حاضر شد، همو كه اسد اللَّه و اسد رسول و ياور دين او بود، و جدايى او همچون جدايى روح از جسد بود با اين حال اظهار حزن و شورش نكرده، و به موضع او: از سر احساس خود و احساس أهل بيت او نگاه و نظرى نينداخت تا با اين صبر و تسليم امر بودن موجبات خشنودى خداوند را در تمام اعمال فراهم سازد، و فرمود: اگر صفيّه (همسر حمزه) محزون نمى‏شد جنازه او را هم ترك مى‏كردم تا روز قيامت از بطن درندگان و چينه‏دان پرندگان محشور شود، و اگر نبود كه اين پس از من سنّت شود حتما اين كار را مى‏كردم.

عالم يهودى گفت: اين حضرت إبراهيم عليه السّلام است كه قومش او را روانه آتش نمودند و او صبر و شكيب ورزيده تا خداوند عزّ و جلّ آتش را بر او سرد و سلامت گردانيد آيا يك چنين فضيلتى را مشمول محمّد صلّى اللَّه عليه و آله نموده است؟

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله وقتى وارد خيبر شد يك زن يهودى او را مسموم ساخت و خداوند سمّ را در دل آن حضرت سرد و سلامت داشته تا اجل او فرا رسد، و آن سمّ بنوعى بود كه وقتى در دل واقع مى‏شد همچون آتش تمام آن محيط را مى‏سوزاند، و اين از قدرت خداوند است كه انكارناپذير است.

عالم يهودى گفت: اين حضرت يعقوب عليه السّلام است، كه از ناحيه اولاد و اسباط خير بسيارى نصيب او گرديد، و مريم دخت عمران نيز از دختران او بود! فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله از اين بابت داراى خير بيشترى است، زيرا فاطمه سرور بانوان جهانيان از دختران او، و حسن و حسين دخترزاده او مى‏باشند.

عالم يهودى گفت: اين حضرت يعقوب عليه السّلام است كه در فراق و دورى فرزند خود بقدرى شكيب و صبر ورزيد كه از سر حزن مشرف به مرگ شد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حزن يعقوب حزن دورى بود كه منجر به نزديكى و ملاقات شد، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله هنگامى كه نور چشم و فرزند او إبراهيم در حيات آن حضرت وفات يافت، با اين كار مورد امتحان واقع شد تا ثواب او بسيار شود، پس آن حضرت فرمود: «جان محزون است، و قلب در جزع، و ما بر تو اى إبراهيم محزون و غمناكيم، ولى هيچ سخنى كه موجب سخط الهى شود بر زبان نرانيم»، و در تمام اين امور دنبال رضاى الهى و در تمام افعال در پى تسليم بودن محض به درگاه خداوند بود.

عالم يهودى گفت: اين حضرت يوسف عليه السّلام است سختى دورى و فراق پدر چشيد، و براى پرهيز از گناه گوشه زندان را برگزيد، و تك و تنها در چاه انداخته شد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله سختى و مرارت غربت و فراق و دورى أهل و اولاد و مال را چشيد، و از حرم امن الهى مهاجرت نمود، و هنگامى كه خداوند اين حال او را مشاهده فرمود، خوابى را- همچون خواب يوسف- به او نماياند و راستى و صدق آن را براى جهانيان نمايانده و فرمود: «همانا خدا خواب پيامبرش را بحقّ راست آورد كه اگر خداى خواهد هر آينه به مسجد الحرام در خواهيد آمد، در ايمنى و سر تراشيده و كوتاه موى بى‏آنكه بيمى داشته باشيد- فتح: 27»، و اگر يوسف در زندان محبوس شد، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله خود را در شعب ابى طالب به مدّت سه سال محبوس نمود، در حالى كه تمام اقارب و فاميل با او قطع رابطه نمودند، و كفّار او را به شدّت در تنگنا قرار دادند، در اين ميان خداوند ضعيفترين خلق خود را امر فرمود تا آن عهد مكتوب ايشان را در قطع رحم با آن حضرت بخورد. و اگر يوسف در چاه انداخته شد، حضرت محمّد از- صلّى اللَّه عليه و آله- ترس دشمنش در غار مخفى شد تا اينكه به همراه خود فرمود: «اندوه مدار، خدا با ماست- توبه: 40» و خداوند با اين كلام وى را در قرآن مدح فرموده است.

عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى بن عمران عليه السّلام است خداوند به او توراتى را عطا فرموده كه در آن حكم او مستور است.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن داده شده است، به آن حضرت سوره بقره و مائده در برابر انجيل داده شده، و طواسين و طه و نصف‏ مفصّل و حواميم در برابر تورات داده شده، و نصف ديگر مفصّل و تسابيح در برابر زبور داده شده‏[[9]](#footnote-9)، و سوره بنى اسرائيل (إسراء) و برائت در برابر صحف إبراهيم و صحف موسى عليه السّلام عطا شده است، و خداوند عزّ و جلّ محمّد را به سبع طوال و فاتحة الكتاب؛ كه سبع مثانى و قرآن عظيم است افزون و زيادى بخشيد، و كتاب و حكمت نيز عطا گرديد.

عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى عليه السّلام است، با خداوند عزّ و جلّ در طور سيناء مناجات نمود.

حضرت فرمود: همين طور است، و خداوند در سدرة المنتهى به محمّد صلّى اللَّه عليه و آله وحى فرستاد،

پس جايگاه وى در آسمان پسنديده، و در آخر عرش مذكور مى‏باشد.

عالم يهودى گفت: خداوند عزّ و جلّ محبّتى را از خود در قلب موسى عليه السّلام نهاد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن عطا شده است، خداوند در باره او نيز همين محبّت را نهاده است، بگو ببينم خداوند چه كسى را شريك در اين اسم نموده‏«أشهد أن لا إله إلّا اللَّه، و أشهد أنّ محمّدا رسول اللَّه»

كه شهادت به وحدانيّت خداوند تنها با شهادت به رسالت محمّد به كمال مى‏رسد، در هيچ مكان آواز به ذكر نام خدا بلند نگردد مگر آنكه بعد از آن؛ اسم گرامى آن حضرت مرتفع گردد.

عالم يهودى گفت: خداوند به مادر موسى وحى فرستاد، و اين نشان از فضيلت جايگاه موسى نزد خداوند عزّ و جلّ دارد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و خداوند مادر محمّد صلّى اللَّه عليه و آله را نيز مشمول لطف خود فرموده و به او رسانيد كه نام پسر تو محمّد است، تا اينكه آن بانوى گرامى گفت:

من و تمام جهانيان شهادت مى‏دهيم كه محمّد همان رسول اللَّه منتظر است. و تمام فرشتگان بر انبياء شهادت دادند كه ايشان نام وى را در كتب خود ثبت نموده‏اند. و در سايه لطف خداوند به آن بانو بود كه نام آن رسول گرامى را به او اعلام نمود، و اين تنها به جهت فضل منزلت او نزد خداوند بود، تا اينكه آن بانو در خواب ديد كه به او مى‏گويند: هر آينه در شكم تو سرور و آقايى است، پس هر گاه او را زاييدى نامش را محمّد گذار، و خداوند نام او را از يكى از نامهاى خود مشتقّ ساخت، خداوند محمود و او محمّد است.

عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى عليه السّلام است كه خداوند او را نزد فرعون فرستاد و معجزه بزرگى را به دست او نمايان ساخت.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله به سوى فراعنه بسيارى فرستاده شد، افرادى همچون أبو جهل بن هشام، عتبة بن ربيعه، و شيبه، و أبو البخترىّ، و نصر بن حارث، و ابىّ بن خلف، و منبّه و نبيه دو فرزند حجّاج، و به سوى پنج نفر از مسخره‏كنندگان: وليد بن مغيره مخزومىّ، و عاص بن وائل سهمى، و أسود بن- عبد يغوث زهرىّ، و أسود بن مطّلب، و حارث بن طلاطله، تا معجزاتى در آفاق و انفس بر ايشان نماياند تا اينكه بخوبى آشكار گرديد كه او بر حقّ است.

عالم يهودى گفت: خداوند براى موسى از فرعون انتقام سختى گرفت.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و خداوند براى محمّد صلّى اللَّه عليه و آله نيز انتقام سختى از اين فراعنه گرفت، امّا مسخره‏كنندگان، خداوند در باره‏اشان فرموده: إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ‏[[10]](#footnote-10)، پس هر پنج نفرشان را در روز احد به قتل رسانيد.

امّا وليد بن مغيره: روزى به جايى مى‏رفت از مسيرى گذر كرد كه فردى خزاعى تيرى مستور به پر را در آنجا قرار داده بود، تكّه‏اى از آن به دست او خورده و رگ اكحل او را دريده تا خون جارى شد، و در حال جان دادن مى‏گفت: «خداى محمّد مرا كشت!».

امّا عاص بن وائل سهمى: روزى براى كارى به مكانى رفته بود كه سنگى از زير پايش لغزيده و سقوط نمود و تكّه تكّه شده و به هلاكت رسيد، و مى‏گفت: «خداى محمّد مرا كشت!».

و امّا أسود بن عبد يغوث: روزى او براى استقبال فرزندش زمعه خارج شد، در اين بين زير سايه درختى ايستاد، در اين حال جبرئيل عليه السّلام نازل شده و سر او را به درخت كوفت، و او مى‏گفت: مرا از دست اين فرد نجات بده، و غلامش گفت: من هيچ كس را نمى‏بينم كه با تو كارى انجام دهد جز خودت را، پس او را كشت و او مى‏گفت: «خداى محمّد مرا كشت!»

و امّا أسود بن مطّلب: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله او را نفرين كرد كه خداوند روشنى ديدگانش را خاموش سازد، و او را به دست پسرش به قتل رساند. او روزى براى كارى به مكانى رفته بود كه جبرئيل با برگى سبز نزد او آمده و با آن به صورت او زد تا اينكه كور شد، و در همان حال كورى بماند تا اينكه خداوند فرزند او را مأمور قتل وى ساخت.

و امّا حارث بن طلاطله: او در هوايى گرم از خانه‏اش خارج شد و گرفتار بادى سموم شد و در اثر آن چهره‏اش به مردى حبشى تغيير يافت، زمانى كه نزد أهل خود بازگشت گفت من حارث هستم، جماعت كه او را نشناخته بودند غضب نموده و او را كشتند، و او در اين حال مى‏گفت: «خداى محمّد مرا كشت!».

و روايت است كه أسود بن حارث در اثر خوردن ماهى شورى دچار عطش شد، و آنقدر آب خورد تا شكمش پاره شد، و او در اين حال مى‏گفت: «خداى محمّد مرا كشت!».

همه اين وقايع در يك ساعت رخ داد، و اين بدان جهت بود كه ايشان نزد رسول خدا يك صدا گفتند: اى محمّد، ما تا زمان ظهر به تو فرصت مى‏دهيم اگر از گفته‏ات بازنگردى تو را به قتل خواهيم رساند، پس پيامبر از سر حزن و اندوه از كلام ايشان به خانه خود رفته و درب را قفل نمود، در اين حال جبرئيل همان ساعت از جانب خدا نزد او آمده و گفت: اى محمّد،

سلام (يكى از نامهاى خداوند) بر تو سلام فرستاده و مى‏فرمايد: فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ‏[[11]](#footnote-11)، يعنى امر و كار خود را براى أهل مكّه ظاهر كن، و ايشان را به ايمان بخوان. حضرت فرمود: اى جبرئيل با مسخره‏كنندگان و وعيدشان چه كنم؟

جبرئيل گفت: إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ‏[[12]](#footnote-12)، فرمود: اى جبرئيل، اينان الحال نزد منند، جبرئيل گفت: آنان را خلاص كردم، اكنون امر الهى را اظهار نما.

و امّا باقى فراعنه همگى در روز بدر با شمشير كشته شدند، و خداوند جمعشان را پراكنده ساخته و همگى به درك واصل شدند.

عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى عليه السّلام است، كه عصايى داده شد كه تبديل به اژدها مى‏گشت.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن داده شده، مردى از أبو جهل مطالبه دينى از بابت قيمت شترى كه به او فروخته بود داشت، و أبو جهل بى‏اعتنا به او سرگرم نوشيدن شراب بود، و آن مرد هر چه گشت او را نيافت، در اين حال يكى از مسخره‏كنندگان به او گفت: دنبال كه مى‏گردى؟ گفت: عمرو بن هشام‏ يعنى همان أبو جهل- از او طلبى دارم، گفت: مى‏خواهى تو را به كسى كه حقوق را مطالبه مى‏كند راهنمايى كنم؟ گفت: آرى.

پس او را بنزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرستاد، و أبو جهل را آرزو بود كه روزى محمّد از او حاجتى بخواهد تا وى را مسخره نموده و ردّ كند، پس آن مرد نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمده و گفت: اى محمّد، گويا ميان تو و عمرو بن هشام حسن رفاقتى است، من شما را شفيع ميان خود و او قرار مى‏دهم، پس آن حضرت با او رهسپار شده تا درب منزل أبو جهل رسيده و گفت: برخيز اى أبو جهل و حقّ اين مرد را بپرداز- و او را در اين روز أبو جهل ناميد- پس أبو جهل فى الفور برخاسته و حقّ آن مرد را پرداخت. وقتى او به جمع دوستان خود رفت يكى به او گفت: حقّ آن مرد را از ترس محمّد پرداختى؟! گفت: واى بر شما! عذر مرا بپذيريد، هنگامى كه او نزد من آمد در سمت راستش مردان مسلّحى را ديدم كه برق مى‏زدند، و در سمت چپ او دو اژدر عظيم الجثّه بود كه دندان بر هم مى‏كوفتند و دو چشمشان همچون كوره آهنگر از آن شعله‏هاى آتش به سوى آسمان متصاعد بود، و در اين حال اگر از پرداخت امتناع مى‏كردم از شرّ آنها در امان نمى‏ماندم.

اين واقعه بزرگتر از عطاى موسى مى‏باشد، يك اژدر به اژدر موسى، و خدا محمّد را با يك اژدر

ديگر و هشت فرشته مسلّح برترى داده، و اين گونه بود كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله كفّار قريش را با نفرين آزار مى‏داد، پس يك روز برخاسته و نسبت سفاهت به احلامشان داده و از دينشان عيب گرفت و بتان ايشان را دشنام داد، و پدرانشان را گمراه دانست، از اين ماجرا آنان بسيار غمگين شدند، أبو جهل گفت: بخدا قسم كه مرگ براى ما از زندگى بهتر است، آيا ميان شما جماعت قريش كسى نيست كه محمّد را بكشد و بخاطرش كشته شود؟ گفتند:

نه، گفت: پس من خودم او را مى‏كشم، اگر فرزندان عبد المطّلب خواستند مرا بكشند، و گر نه مرا رها كنند، قريش گفتند: اگر تو اين كار را بكنى در ميان أهل وادى معروف خواهى شد و هميشه از تو ياد كنند، گفت: محمّد در اطراف كعبه بسيار به سجده مى‏رود، پس هنگامى كه آمد و به سجده رفت سنگى را برداشته و با آن كارش را يكسره خواهم كرد.

پس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمده و هفت بار دور كعبه طواف نمود، سپس نماز گزارده و به سجده رفت، در اين حال أبو جهل سنگى را برداشته و بالاى سر آن حضرت رفت، هنگامى كه نزديك او شد ديد شيرى دهان باز كرده به او نزديك شد، پس أبو جهل از ترس به خود لرزيده و سنگ را رها كرده و روى پايش افتاد و آن را مجروح كرد، پس با پايى خونين و رنگى پريده و عرق‏ريزان صحنه را ترك كرد.

رفقاى أبو جهل به او گفتند: تا بحال تو را چون امروز نديده‏ايم؟ گفت: واى بر شما مرا معذور بداريد، و تمام قصّه را برايشان گفت.

عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى عليه السّلام است كه يد بيضاء عطا شده، آيا براى محمّد چنين فضيلتى مى‏باشد؟

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر و بهتر از آن عطا شده است، آن حضرت هر كجا كه مى‏نشست يك نورى از سمت راست و چپ او مى‏درخشيد، و همه مردم آن را مى‏ديدند.

عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى عليه السّلام است كه راهى از ميان دريا برايش گشوده شد، آيا چنين فضيلتى نيز براى محمّد هست؟

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن عطا شده است، روز حنين با آن حضرت خارج شديم در راه به مكانى رسيديم كه سيل همه جا را گرفته بود، و با اندازه‏اى كه گرفتيم عمق آن چهارده قد بود، همه گفتند: اى رسول خدا، دشمن در پشت ما و وادى پرسيل جلوى ما است- همان گونه كه أصحاب موسى گفتند:

إِنَّا لَمُدْرَكُونَ‏[[13]](#footnote-13)- پس آن حضرت دست به دعا از مركب پياده شده و عرضه داشت:«پروردگارا، تو براى هر مرسلى نشانه‏اى قرار داده‏اى، پس قدرت خود را به من بنماى» و سوار مركب شد، و تمام آن خيل عظيم بطورى از آن آب ردّ شدند كه اصلا سم اسبان و اخفاف شتران تر نشد، و پيروزمندانه از آن غزوه بازگشتيم.

عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى عليه السّلام است كه سنگى داده شد كه از آن دوازده چشمه بيرون زد.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله وقتى وارد حديبيه شد و أهل مكّه او را محاصره كردند، چيزى برتر از آن سنگ عطا شد، أصحاب را تشنگى سختى درگرفت و شكايت به آن حضرت بردند، و شدّت عطش بنوعى بود كه همه به پهلوهاى چهارپايان پناه بردند، و اين را به او گزارش دادند، پس آن حضرت ظرف آبى يمانى خواست سپس دست مبارك خود را داخل قدح برده بيرون آورد، ناگاه از ميان انگشتان آن حضرت چشمه‏هاى آب روان گشت، و ما و همه چهارپايان رو بدان آورده و همگى سيراب شديم، و تمام ظروف خود را پر آب نموديم.

و در آنجا چاه خشكى بود، آن حضرت تيرى از كيسه خويش بيرون آورده به دست براء بن عازب داده گفت: اين تير را ميان آن چاه خشك بنشان، او نيز همان كرد، فى الفور در زير اين تير دوازده چشمه جارى شد.

و نيز روز ميضاة (كه مردم به آن محلّ رفته از آنجا وضو از براى عبادت مى‏گرفتند) مايه عبرت و نشانه‏اى براى منكرين نبوّت آن حضرت بود، همچون سنگ موسى عليه السّلام، روزى آن ميضاة را طلب نمود، و دست مبارك خود بر آن نهاد، آب به فوران آمده و بلند شد بطورى كه هشت هزار مرد از آن وضو ساخته و به قدر حاجت خود از آن نوشيدند، و چهارپايان خود را سيراب ساخته، و آنچه مى‏خواستند با خود بردند.

عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى عليه السّلام است كه منّ و سلوى عطا شد، پس آيا مانند اينها به محمّد نيز داده شده؟

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آنها عطا شده است، خداوند عزّ و جلّ تمام غنائم را براى او و امّتش حلال ساخت، و پيش از او براى هيچ كس حلال نساخته بود، پس اين از منّ و سلوى برتر است، و زياده از اين تنها نيّت خير را بدون عمل براى ايشان عمل صالح قرار داد، و اين را در باره هيچ يك از امّتهاى سابق قرار نداده بود، پس هر گاه يكى از ايشان قصد كار خيرى را بكند و آن را انجام ندهد يك حسنه در دفتر اعمال او ثبت خواهد شد، و در صورت عمل ده حسنه مكتوب گردد.

عالم يهودى گفت: اين حضرت موسى عليه السّلام است كه ابرها بر او سايه انداخت.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و اين كار براى موسى در «تيه» (كه جمعى از بنى اسرائيل در آن سرگردان بودند) رخ داد، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن داده شده، خداوند ابرى را مقرّر فرمود كه پيوسته از ابتداى تولّد تا دم مرگ در سفر و حضر بر سر مبارك او سايه اندازد. پس اين افضل و برتر از آن است كه به موسى عطا شده است.

عالم يهودى گفت: اين حضرت داود عليه السّلام است كه خداوند آهن را براى او نرم ساخت، و از آن سپرها را ساخت.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بهتر و برتر از آن داده شده، خداوند سنگ سخت محكم را براى او نرم نموده و تبديل به غار ساخت، و زير دستان مبارك آن حضرت در بيت المقدس چنان نرم همچون خمير شد، ما اين را مشاهده كرديم و تحت رايت او آن را التماس نموديم.

عالم يهودى گفت: اين حضرت داود عليه السّلام است، كه بر خطاى خود گريست بنوعى كه كوهها از سر ترس با او سارى و جارى شدند.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن عطا شده، آن حضرت وقتى به نماز مى‏ايستاد از شدّت گريه از سينه و شكم او صوتى همچون آوازى كه از ديگ مسين مملوّ از آب كه بر بالاى آتش افروخته باشد در جوش و غليان بود شنيده مى‏شد، و اين در حالى بود كه خداوند او را از عقاب خود ايمن ساخته بود، و آن حضرت با اين گريه مى‏خواست به درگاه خداوند اظهار تخشّع كند و او امام و مقتداى همه است، و آن رسول گرامى مدّت ده سال به واسطه عبوديّت خداوند بر اطراف انگشتان ايستاده عبادت ربّ العزّت نمود تا آنكه قدمهاى مبارك متورّم و سطبر و رنگ مباركش مايل به زردى گرديد، و دائما نماز شب خواند، تا آنكه از جانب خداوند عزّ و جلّ عتاب شد كه‏ طه ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى‏، بلكه بايد بدان واسطه خوشبخت گردى، و او چندان گريه مى‏كرد كه در برخى اوقات بيهوش مى‏شد، روزى يكى از أصحاب به او عرض كرد: اى رسول خدا، مگر نه اين است كه خداوند گناهان دور و نزديك گذشته تو را آمرزيده؟ گفت:

آرى، مگر من نبايد بنده سپاسگزار خدا باشم؟!.

و چنانچه كوهها با او جارى شده و تسبيح گفتند، با محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن انجام شده، ما با او بر كوه حراء بوديم، ناگاه كوه به لرزه درآمد و آن حضرت به كوه فرمود: آرام بگير، كه جز نبىّ و وصىّ يا صدّيق شهيد بر روى تو نايستاده. پس كوه مطيع فرمان آن حضرت آرام گرفت، و ما با او از كوهى عبور مى‏كرديم كه ناگاه قطرات گريه از برخى از قسمتهاى آن بيرون مى‏زد، آن حضرت به كوه فرمود: براى چه گريه مى‏كنى؟. گفت: اى رسول خدا،

حضرت مسيح بر من عبور كرد و او مردم را از آتشى مى‏ترساند كه هيمه آن مردمند و سنگها، و من ترس آن دارم كه نكند من از آن سنگها باشم، حضرت بدو فرمود: هراس مكن، آن سنگ؛ كبريت است. پس كوه آرام گرفته و سكون يافت و پاسخ او را داد.

عالم يهودى گفت: اين حضرت سليمان عليه السّلام است، ملك و سلطنتى عطا شد كه هيچ كسى پس از او بدان دست نيافت.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بهتر و برتر از آن عطا شده، روزى فرشته‏اى بر آن حضرت نازل شد كه پيش از آن به زمين نيامده بود، و او همان ميكائيل است، عرض كرد: اى محمّد! اگر خواهى پادشاه و منعم و مكرم باش، و اين كليدهاى گنجينه‏هاى زمين با تو است، و تمام كوههاى آن با تو طلا و نقره خواهد شد، و اين كار ذرّه‏اى از آنچه در آخرت برايت ذخيره شده كم نخواهد كرد، پس اشاره‏اى به جبرئيل- كه از ميان فرشتگان دوست آن حضرت بود- نمود، و او را اشاره به تواضع نمود، پس فرمود: بلكه من نبوّت و بندگى را اختيار كردم كه يك روز بخورم و دو روز گرسنه باشم، تا اينكه به برادرانم از انبياء ملحق شوم، پس خداوند عزّ و جلّ به آن حضرت كوثر و رتبه شفاعت را عنايت فرمود و اين درجه رفعت و كرامت هفتاد مرتبه عظيمتر از ملك دنيا از أوّل تا آخر آن است، و او را وعده مقام محمود فرمود، پس وقتى روز قيامت فرا رسد خداوند عزّ و جلّ او را بر روى عرش مى‏نشاند، پس اى يهودى اين عطا از آنچه به سليمان داده شده بسى برتر و بهتر است.

عالم يهودى گفت: اين حضرت سليمان است كه تمام بادها تحت فرمان او شدند، بطورى كه با آن به تمام شهرها مى‏رفت تا به يك شب و روز راه يك ماهه مى‏پيمود.

حضرت أمير عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر و بهتر از آن داده شده، ايشان مسير يك ماه راه از مسجد الحرام به مسجد الأقصى را سير داده شد، و از آنجا در ملكوت آسمانها مسير پنجاه هزار سال را عروج داده شد، و اين همه در كمتر از سه شب بود، تا اينكه به ساق عرش رسيد، تا اينكه به علم نزديك شد و به آن چسبيده و از آنجا او را به جنّت برده به بالاى رفرف سبز مشرّف شد، در آنجا نور محلّ بصر آن رسول گرامى را خيره كرده پس عظمت حضرت عزّ و جلّ را به چشم دل به نظر درآورد، و با ديدگان او را نديد، و فاصله ميان او و آن نور به مقدار فاصله دو كمان يا كمتر از آن بود، پس خداوند وحى فرستاد به بنده‏اش آنچه فرستاد، و از جمله آن اين آيه شريفه از سوره مباركه بقره بود كه: لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْض‏ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ[[14]](#footnote-14).

و اين آيه بر تمام انبياء از زمان حضرت آدم عرضه شد تا اينكه خداوند عزّ و جلّ حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله را مبعوث فرمود، و بر تمام امّتها عرضه شد و از شدّت سنگينى آن را نپذيرفتند، و آن بر رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله عرضه شد و آن را پذيرفت و پس از عرضه بر امّت او نيز آن را پذيرفتند، پس وقتى خداوند تبارك و تعالى اين پذيرش را از ايشان مشاهده نمود دريافت كه اينان طاقت آن را ندارند، پس هنگامى كه آن حضرت به ساق عرش رسيد آن مطلب را بر او تكرار فرمود تا در باره‏اش انديشه كند، پس فرمود: آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ‏[[15]](#footnote-15) پس آن حضرت از جانب خود و امّتش پاسخ داد كه: وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ‏، پس خداوند متعال فرمود:

در صورت انجام اين اعمال بهشت و مغفرت از آن ايشان خواهد بود، و پيامبر عرض كرد:

اگر اين گونه با ما رفتار فرمايى، ف غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ يعنى ما خواهان غفران و بخشش تو در بازگشت و مرجع در آخرت مى‏باشيم.

حضرت افزود: خداوند پاسخ فرمود كه اين رفتار را با تو و امّت تو خواهم كرد، سپس در ادامه فرمود: اگر اين آيه را با تمام سختيها و مسئوليت سنگين آن- كه وقتى بر امّتهاى پيش از تو عرضه داشتم آن را نپذيرفتند و امّت تو آن را پذيرفت- قبول كنى، حقّ است بر من كه آن را از دوش امّت تو بردارم، و فرمود: لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ‏[[16]](#footnote-16) از اعمال خير «وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ» از كارهاى شرّ و بد.

پس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله وقتى اين كلام را شنيد عرضه داشت: در صورت اين رفتار با من و امّتم پس آن را زياد فرما، فرمود: بپرس، گفت: «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا»، خداوند فرمود: به جهت كرامت تو بر من امّت تو را به نسيان و خطا مؤاخذه نخواهم كرد، در حالى كه امّتهاى سابق اگر آنچه به آنها گفته شده بود فراموش مى‏كردند بر ايشان عذاب نازل مى‏شد، و من اين را از امّت تو برداشتم، و امّتهاى پيشين اگر خطا مى‏كردند مؤاخذه شده و عذاب مى‏شدند، و به جهت كرامت تو بر من اين را هم از امّت تو برداشتم.

پس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله عرض كرد: پروردگارا حال كه اينها را به من عطا فرمودى زياد فرما، خداوند عزّ و جلّ فرمود: هر چه مى‏خواهى درخواست كن، عرض كرد: رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا و مراد از اصر؛ آن سختيهايى است كه بر امّتهاى پيش از ما بوده است، پس خداوند اين گونه پاسخ فرمود كه: من سختيهايى كه در امّتهاى پيش از ما بوده است از شما برداشتم، پيش از اين من نماز ايشان را جز در مكانهاى مشخّصى كه برايشان معرّفى نموده بودم نمى‏پذيرفتم هر چند از آن مكانها بسيار دور بودند، و من تمام سطح زمين را براى امّت تو محلّ سجده و مايه پاكى قرار دادم، و اين از جمله شدائدى بود كه بر امّتهاى پيش از تو مقرّر نموده بودم و از دوش امّت تو برداشتم.

و امّتهاى سابق را رسم بر اين بود كه اگر نجاستى به آنان مى‏رسيد، آن را از بدنشان مى‏بريدند، و من آب را براى امّت تو پاك‏كننده قرار دادم، پس اين از جمله سختيهايى بود كه پيش از شما مرسوم بود و من آن را از امّت تو برداشتم.

و امّتهاى پيشين را رسم بر اين بود كه قربانى و نذور خود را بر دوش گذاشته به بيت المقدس حمل مى‏كردند، پس در صورت قبول و پذيرش آن قربانى و نذر؛ آتشى فرستاده و آن نذور را مى‏خورد، و آن فرد خوشحال و مسرور بازمى‏گشت، و گر نه با كمال حزن و غم مراجعت مى‏نمود. و من قربانى و اداى نذور امّت تو را در شكم فقرا و مساكين امّت تو قرار دادم، پس نشانه قبول آن اين است كه او را به اجر مضاعف و چند برابر پاداش دهم، و از هر كه نپذيرفتم عقوبتهاى دنيايى را از او دفع نمايم، و اين تكليف شاقّ را از دوش امّت تو برداشتم، و آن از جمله سختى و شدائدى بود كه بر امّتهاى پيشين قرار داشت.

و امّتهاى پيشين را رسم بر اين بود كه نمازهاى واجب ايشان در تاريكى شب و در ميان روز بود، و اين از وظائف سخت و شديد آنها بود، من آن را نيز از امّت تو برداشتم، و نماز را بر آنان در اطراف شب و روز در اوقات نشاط ايشان واجب ساختم.

و بر امّتهاى سابق پنجاه نماز را در پنجاه وقت فرض گردانيدم، و اين نيز از سختيها و شدائد امم انبياى سابقين بود، من آن را هم از امّت تو برداشتم و بجاى آن پنج نماز در پنج وقت قرار دادم، و مجموع آنها پنجاه و يك ركعت است، و اجر و ثواب پنجاه ركعت را در اين نماز پنجگانه مقرّر داشتم.

و كار نيك امّتهاى سابق يك حسنه داشت و در برابر كار بدشان نيز يك سيّئه ثبت مى‏شد، و آن از سختيهاى آنان بود، پس آن را نيز تغيير داده و كار نيك افراد امّت تو را ده برابر پاداش، و كار بدشان را فقط يك سيّئه مقرّر نمودم.

و در امّتهاى پيشين رسم بر اين بود كه اگر كسى نيّت كار خيرى نموده ولى آن را انجام نمى‏داد هيچ حسنه‏اى برايش ثبت نمى‏شد، و در صورت عمل يك حسنه محسوب مى‏شد، ولى امّت تو اگر نيّت خيرى نمايد و عمل هم نكند يك حسنه در دفتر او محسوب خواهد شد، و در صورت عمل به آن ده حسنه، و اين از سختيهايى بود كه از امّتت برداشتم.

و امّتهاى سابق را رسم بر اين بود كه اگر يكى قصد خطايى داشت و عمل نمى‏كرد ثبت نمى‏شد، و در صورت انجام يك خطا مكتوب مى‏شد، ولى امّت تو اگر قصد خطايى كرده ولى انجام ندهند يك حسنه برايشان ثبت مى‏شود، و اين دستور سختى براى امّت پيشين بود و آن را نيز از امّت تو برداشتم.

و امّتهاى سابق اگر مرتكب گناهى مى‏شدند آن خطا بر درب منزلشان مكتوب مى‏شد، و توبه ايشان را محروميّت از خوردن بهترين خوراك نزد او قرار داده بودم، و اين را نيز از امّت تو برداشتم،

و از گناهشان فقط من خبر دارم و آن را بشدّت محفوظ مى‏دارم، و توبه‏اشان را بدون عقوبت مى‏پذيرم، و آنان را به محروميّت از خوردن غذا عقوبت نكنم.

و امّتهاى سابق را رسم بر اين بود كه صد سال به درگاه خداوند توبه مى‏كردند، يا هشتاد يا پنجاه سال، سپس توبه‏اش را- بى‏آنكه او را مبتلا به عقوبات دنيايى كنم- نمى‏پذيرفتم، و اين نيز از جمله شدائدى بود كه از امّت تو برداشتم، و در عوض يكى از افراد امّت تو اگر بيست سال مرتكب گناهى شود، يا سى سال، يا چهل سال، يا صد سال، سپس توبه كرده و يك لحظه پشيمان شود، من همه آنها را مى‏بخشم.

پس رسول خدا عرضه داشت: پروردگارا وقتى همه اينها را بمن عطا فرمودى پس بر آن بيافزاى. فرمود: بخواه. عرض كرد: رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ‏[[17]](#footnote-17)، خداوند تبارك و تعالى فرمود: اين را در باره امّت تو انجام دادم، و بلاياى عظيم را از دوش ايشان برداشتم، در صورتى كه حكم من در باره همه اين است كه هيچ كسى را بالاتر از توانش تكليف نكنم. رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله عرضه داشت: وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا، خداوند فرمود: اين را در مورد توبه‏كنندگان امّت تو انجام دادم. سپس پيامبر عرض نمود: فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ‏، خداوند فرمود: امّت تو همچون خالى سفيد بر بدن گاوى سياهند، آنان قادر و قاهرند، همه را به خدمت گيرند و به خدمت هيچ كسى در نيايند، و اين به جهت كرامت و احترام تو در نزد من است، و بر من واجب است كه دين تو را بر تمام اديان چيره گردانم، تا اينكه در شرق و غرب عالم جز دين تو باقى نماند، و گر نه همه ايشان به تو جزيه دهند.

عالم يهودى گفت: اين حضرت سليمان است كه شياطين به فرمان او بودند، و هر چه مى‏خواست براى او مى‏ساختند: معبدها و تنديسه‏ها و تمثالها.

حضرت علىّ عليه السّلام بدو فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بهتر و برتر از آن عطا شده، شياطين در حالى تحت فرمان او بودند كه هنوز در كفر بسر مى‏بردند، ولى شياطين تحت امر محمّد صلّى اللَّه عليه و آله همه مؤمن بودند، پس نه نفر از اشراف گروه جنّيان؛ يكى از جنّ نصيبين بود و هشت نفر ايشان از بنى عمرو بن عامر كه از أهل يقين ايشان بودند خدمت آن حضرت شرفياب شدند كه عبارتند از: شضاه، مضاه، هملكان، مرزبان،

مازمان، نضاه، هاضب، هضب و عمرو، و ايشان كسانى هستند كه خداوند در باره‏اشان مى‏فرمايد: وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ‏[[18]](#footnote-18) و اينان نه نفر مى‏باشند، پس جنّيان خدمت آن حضرت آمدند و پيامبر داخل نخلستان بود، آنان عذرخواهى كرده و گفتند: ما گمان كرديم كه خداوند كسى را مبعوث نفرموده. و از پى آن هفتاد و يك هزار تن از ايشان با پيامبر بيعت نمودند كه روزه گيرند و نماز گزارند و حجّ بجاى آرند و جهاد كنند و خيرخواهى مسلمين كنند، و از ياوه‏گوييهاى خود در باره خداوند عذر خواستند. اى يهودى اين عطا برتر از آن چيزى است كه به سليمان داده شده، پس پاك و منزّه است خداوندى كه شياطين را پس از تمرّد براى نبوّت محمّد مسخّر نمود، و آنان پنداشته بودند كه خداوند داراى فرزند است، لهذا بعثت آن حضرت شامل بيشمارى از جنّ و انس گرديد.

عالم يهودى گفت: اين حضرت يحيى بن زكريّا است، گفته‏اند: باو هنگام خردسالى حكم و حلم و فهم داده شده، و او بى‏هيچ گناهى مى‏گريست، و روزه را وصل مى‏كرد.

حضرت به او فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن عطا شده،

حضرت يحيى در زمانى زندگى مى‏كرد كه نه بتى بود و نه جاهليّتى، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله در ميان بت پرستان و حزب شيطان حكم و فهم داده شد، و كمترين رغبتى به بتها و مراسم آنان نشان نداد، و هيچ دروغى از او شنيده نشد، و او فردى امين بود و راستگو و حليم، و او روزه را هفتگى به هم وصل مى‏كرد يا كمتر يا بيشتر، و وقتى به اين عمل او اعتراض مى‏شد مى‏فرمود: من مانند هيچ كدام شما نيستم، من زير سايه [الطاف‏] پروردگارم بوده؛ مرا غذا داده و آب مى‏نوشاند. و آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله بى‏هيچ جرمى و فقط از سر خشيت خداوند بقدرى مى‏گريست كه محلّ سجده او تماما خيس مى‏شد.

عالم يهودى گفت: اين حضرت عيسى بن مريم است، مى‏پندارند كه او در گهواره سخن مى‏گفته.

حضرت على عليه السّلام بدو فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله در حالى از شكم مادرش متولّد شد كه دست چپ خود را بر زمين، و دست راستش را به آسمان بالا گرفته، و لبان خود را به يكتاپرستى حركت داد. در اين حال نورى از دهانش آشكار شده كه أهل مكّه در آن قصرهاى بصرى و اطراف آن از شام، و قصرهاى حمر از يمن و اطرافش، و قصرهاى بيض از اسطخر و حوالى آن را ديدند. و تمام دنيا در شب تولّد آن حضرت نورانى شد، تا

آنجا كه گروه جنّ و انس و شياطين به وحشت افتاده و گفتند: يك واقعه‏اى بر روى زمين رخ داده، و در شب ميلاد؛ ملائكه مشاهده شدند كه بالا و پايين مى‏روند و مشغول تسبيح و تقديس خداوند مى‏باشند، و بعضى ستارگان به لرزه در آمده و برخى سقوط نمود، و اينها همه از علائم و نشانه‏هاى تولّد آن حضرت بود.

و ابليس لعين پس از مشاهده آن عجائب قصد آن نمود به آسمان رود، و او را در آسمان سوم جايگاهى بود و شياطين استراق سمع مى‏كردند، پس هنگامى كه آن شگفتيها را ديدند قصد استراق سمع نمودند، و چون خواستند اين كار را انجام دهند از تمام آسمانها محجوب شده و با شهابهاى آسمانى ممنوع و مترود گشتند، و اينها همه دلائل نبوّت او است.

عالم يهودى گفت: اين حضرت عيسى است كه مى‏پندارند مرض پيسى و جذام را به اذن خداوند شفا مى‏داده.

حضرت علىّ عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله برتر از آن عطا شده، و آن حضرت بسيارى از دردمندان را درمان نموده، روزى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در بين أصحاب خود نشسته بود و سراغ مردى از يارانش را گرفت، گفتند: اى رسول خدا،

او از شدّت بلا و گرفتارى مانند جوجه بى‏پر شده، با شنيدن اين سخن آن حضرت بر بالين او آمده و فرمود: آيا براى سلامتى خودت دعايى به درگاه خداوند نموده‏اى؟ گفت: آرى، اين گونه دعا كردم كه: «اى پروردگارم مرا به هر عقوبتى كه مى‏خواهى در آخرت مبتلا نمايى همان را براى من در دنيا قرار بده»، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: چرا اين گونه دعا نكردى كه: «پروردگارا در دنيا و آخرت به من حسنه‏اى عطا فرما و از آتش دوزخ مرا برهان»، و چون اين گونه دعا نمود فى الفور از بند بيمارى رها گشت و صحيح و سالم برخاسته و با ما خارج شد.

و مردى از [قبيله‏] جهينه مبتلا به جذام سختى شده و از شدّت آن گوشتش تكّه تكّه گرديده بود روزى نزد آن حضرت آمده و از بيمارى شكايت كرد، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آب دهان مبارك خود در قدحى از آب ريخته و فرمود: با اين بدن خود را مسح كن، او با انجام اين كار شفا يافت بطورى كه هيچ اثرى از بيمارى در او ديده نشد.

و بار ديگر مرد عرب مبتلا به پيسى نزد آن حضرت آمده و ايشان آب دهان خود را بر آن سفيدى نهاده و آن برطرف شد و سلامت برخاست.

و اگر تو مى‏پندارى كه عيسى دردمندان را از مرضشان شفا داده، بدان كه روزى محمّد صلّى اللَّه عليه و آله با

يكى از أصحاب نشسته بود كه زنى آمده و گفت: اى رسول خدا، پسرم در شرف مرگ است، و قصد دادن هر غذايى را به او مى‏كنم در حال دهن‏دره (غشّ) مى‏كند، پس آن حضرت برخاسته و ما نيز در پى او روان شده تا به بالين مريض رسيديم آن حضرت بدو فرمود: اى دشمن خدا از دوست خدا دور شو! زيرا من رسول خدايم! پس بى‏درنگ شيطان از جسم او خارج شد، و بيمار صحيح و سالم با ما به لشكرگاه آمد.

و تو اى يهودى اگر فكر مى‏كنى كه عيسى كوران را شفا داده، پس محمّد صلّى اللَّه عليه و آله نيز بيشتر از آن را انجام داده: قتادة بن ربعى فرد سالمى بود، ولى در روز احد در اثر اصابت يك تير چشمش از حدقه در آمد، و رسول خدا با يك معجزه آن را به جاى خود باز گردانده و او شفا يافت، و آن چشم به همان زيبايى و روشنايى چشم ديگرش شد.

و نيز عبد اللَّه بن عبيد در روز حنين بشدّت از ناحيه دست مجروح شد و آن حضرت با كشيدن دست خود بر ناحيه مجروح آن را بى‏هيچ تفاوتى با دست ديگر مثل اوّل خود نمود.

و همين جراحت براى محمّد بن مسلمه در روز كعب بن اشرف در چشم و دستش رخ داد و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله دست خود بر آن كشيده و برطرف شد.

و نيز همين مجروحيّت براى عبد اللَّه بن انيس در ناحيه چشمش رخ داد، پس آن حضرت دست خود بر آن كشيد و بر طرف شد، و اينها همه از دلائل نبوّت او است.

عالم يهودى گفت: در باره عيسى مى‏پندارند كه به اذن خداوند مرده زنده مى‏كرد.

حضرت فرمود: همين طور است، و روزى حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله نه دانه سنگريزه در دستانش تسبيح گفتند، و شدّت نغمه‏هاشان از جمود بى‏روح آنها شنيده مى‏شد، و اينها براى اتمام حجّت نبوّت آن حضرت بود، و مردگان با او سخن گفته، و از ترس سختيهاى آن دست به دامن رسول خدا مى‏شدند، و روزى با أصحاب خود نماز مى‏گزارد كه فرمود: آيا از قبيله بنى نجّار كسى اينجا هست! اگر هست بداند كه يكى از افراد هم قبيله‏اش كه شهيد شده بخاطر سه درهم بدهى به فلان يهودى بر درب بهشت محبوس مانده؟.

و اگر مى‏پندارى- اى يهودى- كه عيسى با مردگان سخن مى‏گفت، عجيب‏تر از اين براى محمّد رخ داده است، آن حضرت وقتى شهر طائف را محاصره نمود، آنان گوسفند بريان مسمومى را براى آن حضرت فرستادند، در اين بين دست گوسفند به سخن آمده و گفت: اى رسول خدا مرا نخور زيرا مسموم شده‏ام، اگر تنها حيوانات زنده با او سخن مى‏گفتند همان‏ از بزرگترين حجج الهى بر منكرين نبوّت آن حضرت بود، تا چه رسد به اينكه حيوانى ذبح شده و مسلوخ و بريان شده با او صحبت كند!.

و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله درخت را مى‏خواند و آن اجابت مى‏كرد، و حيوانات اهلى و وحشى با او سخن گفته و به نبوّت او شهادت مى‏دادند و آنها را از عصيان خود بر حذر مى‏نمود، و اينها همه برتر از آن چيزهايى بود كه به عيسى عليه السّلام عطا شده است.

عالم يهودى گفت: در باره عيسى پنداشته‏اند كه قوم خود را از آنچه مى‏خوردند و در خانه انباشته بودند مطّلع مى‏ساخت.

حضرت علىّ عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بيشتر از اينها را دارد، حضرت عيسى عليه السّلام مردم را از آنچه پشت ديوار داشتند خبر داد، و حضرت محمّد (صلى اللَّه عليه و آله خبر از سرزمين مؤته داد با اينكه در آنجا حاضر نبود، و جنگ جهادگران را وصف نموده و شهدايشان را بر شمرده با اينكه ميان او و آنان يكماه راه بود، و هنگامى كه يكى از آنان بسرعت از مؤته نزد آن حضرت آمده تا از او بپرسد بدو فرمود: تو باز مى‏گويى يا من ماجرا را شرح دهم؟ او گفت: شما بفرماييد، و تمام جزئيات را شرح داد.

و آن حضرت را رسم بر اين بود كه مردم مكّه را از همه اسرارشان باخبر مى‏ساخت.

يكى از آنها قضيّه‏اى ميان صفوان بن اميّه و عمير بن وهب بود، وقتى عمير نزد آن حضرت آمده و گفت: من براى خلاصى فرزندم اينجا آمدم بدو فرمود: تو دروغ مى‏گويى، بلكه حضور تو در اينجا فقط به جهت وعده‏اى است كه تو در مجلس يادآورى كشته‏گان خود به كارزار بدر به او داده‏اى كه مرا بكشى و در ابتدا به جهت عيال و بدهى عذر آوردى، ولى وقتى صفوان همه آنها را تقبّل كرد تو نيز آماده انجام قتل من شدى، و حال آمده‏اى تا نقشه شوم خود را به انجام برسانى! و عمير با شنيدن اين كلام كه جز او و صفوان هيچ كس از آن مطّلع نبود، زبان به تصديق گشوده و گفت: من شهادت مى‏دهم كه معبودى جز اللَّه نيست و اينكه تو فرستاده خداوندى.

و اى يهودى مانند اين مطالب بسيار است و بى‏شمار.

عالم يهودى گفت: در باره حضرت عيسى عليه السّلام مى‏پندارند كه او از گل شبيه پرنده‏اى ساخته و در آن مى‏دميد و به فرمان خداوند پرنده‏اى زنده مى‏شد.

حضرت علىّ عليه السّلام فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله شبيه اين كار را انجام داده، آن حضرت در روز حنين سنگى را در دست گرفته بود كه ما صداى تسبيح و تقديس را از آن مى‏شنيديم، سپس به سنگ گفت: شكافته شو! بى‏درنگ سه قطعه شد،

و ما از هر قطعه؛ تسبيحى غير از تسبيح ديگرى مى‏شنيديم.

و نيز در روز بطحاء در پى درختى فرستاد و آن اجابت نمود، و هر كدام از شاخه‏هاى آن به طرق مختلف تسبيح و تهليل و تقديس مى‏كرد، سپس به آن فرمود: دو نيم شو، بى‏درنگ دو نيم شد، سپس فرمود: به هم متّصل شو! فى الفور به هم وصل شد. سپس بدان فرمود: به نبوّت من شهادت بده! شهادت داد، سپس فرمود: با تسبيح و تهليل و تقديس به مكان خود باز گرد، پس بازگشت، و مكانش در محلّ قصّابهاى مكّه است.

عالم يهودى گفت: در باره عيسى مى‏پندارند كه بسيار أهل سفر و سياحت بود.

حضرت عليه السّلام فرمود: همين طور است، و سياحت حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله در جهاد بود، و مدّت ده سال اقدام به مجاهده و جنگ با أهل ضلال از حاضر و بادى نمود، و هزاران عرب كافر را پس از اتمام حجّت با كلام؛ از تيغ شمشير گذراند و لحظه‏اى در اين امر فروگذار نكرد، و هيچ سفرى را جز براى مقاتله و مجاهده ننمود.

عالم يهودى گفت: در باره عيسى مى‏پندارند كه زاهد بود.

حضرت فرمود: همين طور است، و حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله از تمام انبياء زاهدتر بود، او سيزده زوجه جز كنيزان داشت، و هيچ سفره‏اى برايش پهن نشد كه در آن گندم باشد، و اصلا نان گندم تناول نفرمود، و از نان جو هم سه روز متوالى سير نخورد، آن حضرت در حالى وفات يافت كه زره او به چهار درهم در رهن فردى يهودى بود، و با تمام غنائمى كه از فتوحات بدو رسيد هيچ طلا و نقره‏اى باقى نگذاشت، و آن حضرت در يك روز سيصد چهار صد هزار تقسيم كرد و هنگام غروب فرد سائلى از او درخواست مال مى‏كرد و مى‏فرمود: قسم به خدايى كه محمّد را مبعوث فرموده هيچ مقدارى از جو و نه گندم و نه درهم و نه دينارى تا بحال در آل محمّد به غروب نرسيده و باقى نمانده است.

عالم يهودى گفت: با اين توضيحات من نيز شهادت مى‏دهم كه معبودى جز اللَّه نيست و اعتراف مى‏كنم كه محمّد رسول خدا است، و به اين مطلب اقرار مى‏كنم كه خداوند عزّ و جلّ هيچ درجه و فضيلتى به انبياء و مرسلين عطا نكرده جز آنكه همه‏اش را در محمّد جمع نموده است، و چندين درجه او را بر جميع انبياء فزونى بخشيده است.

در اينجا ابن عبّاس به حضرت علىّ عليه السّلام عرض كرد: اى أبو الحسن من شهادت مى‏دهم كه تو از راسخين در علم و دانش مى‏باشى.

حضرت أمير عليه السّلام فرمود: واى بر تو! چرا نگويم آنچه گفتم؛ در حقّ كسى كه خداوند عزّ و جلّ او را عظيم داشته؛ آنجا كه فرموده: وَ إِنَّكَ لَعَلى‏ خُلُقٍ عَظِيمٍ‏[[19]](#footnote-19).

**«الإحتجاج / ترجمه جعفرى ؛ ج‏1 ؛ ص459 الی 505»**

1. ( 1) فتح: 2. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1) انشراح: 3. [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 1) احزاب: 9. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1) يس: 9. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 2) اسراء: 45. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 3) يس: 8. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 4) يس: 78. [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 1) يس: 79. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1) علّت نامگذارى« مفصّل» به جهت كثرت فصول تسميه ميان سوره‏ها مى‏باشد، و گفته‏اند: به جهت كوتاه بودن سوره‏ها مفصّل ناميده شده است، و در اينكه از كدام سوره آغاز مى‏شود اختلاف است، برخى گفته‏اند: از سوره محمّد( صلّى اللَّه عليه و آله) آغاز مى‏شود، و: سوره ق، و:

سوره فتح، و از علّامه نووى نقل است كه مفصّل قرآن از سوره محمّد آغاز مى‏شود، و سوره‏هاى كوچك آن از سوره مباركه ضحى تا آخر قرآن است، و سوره‏هاى طولانى آن تا سوره مباركه« عمّ» و سوره‏هاى متوسّط آن تا« ضحى» مى‏باشد. و در خبر است كه« مفصّل» مشتمل بر 68 سوره مى‏باشد.( نقل از: مجمع البحرين) و مراد از« السّبع الطّوال» بنا بر مشهور از سوره مباركه بقره آغاز و به سوره مباركه اعراف ختم مى‏شود، و هفتمين آن سوره مباركه يونس( عليه السلام) يا انفال و يا برائت مى‏باشد، زيرا برخى معتقدند كه دو سوره انفال و برائت يك سوره مى‏باشد، و ظاهرا در اينجا مراد آن سوره‏هايى است كه پس از اسقاط بقره و مائده و برائت باقى مى‏ماند. و تسابيح سوره‏هايى است كه با تسبيح خداوند، و طواسين با« طس» آغاز مى‏شود. [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 1) حجر: 95. [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 1) حجر 94. [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 2) حجر: 95. [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 1) شعرا: 61. [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 1) بقره: 284. [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 2) بقره: 285. [↑](#footnote-ref-15)
16. ( 1) بقره 286. [↑](#footnote-ref-16)
17. ( 1) بقره: 286. [↑](#footnote-ref-17)
18. ( 1) احقاف: 29. [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 1)« و هر آينه تويى بر خويى بس بزرگ- قلم: 4». [↑](#footnote-ref-19)